

دعای توسل

همآغوشی جدائی ناپذیر انقلاب با ارزشهای دینی؛ همواره همانند نیروی محرکه بسیار نیرومندی عمل می کرد؛ مراسم سینه زنی، محرم؛ عاشورا؛ ماه رمضان؛ نماز جماعت و دعا نمونه های بارزی از این ارزش هاست .

اقا در آغاز، پیشنهاد دعای توسل از جانب چه کسی عنوان شد؟ پاسخ این پرسش را در ادامه خاطره گوئی مشترك می خوانیم:

یاد: شروع دعای توسل، از کجا و چگونه بود؟

آقای عباسی: شروع دعای توسل از همان شب اول دستگیری امام بود.

روزی که امام را گرفته بودند، شبش آقای مؤیدی - که در مدرسه خان بود - آمد به اتاق ما و چند نفر از طلبه ها را از خواب بیدار کرد و گفت: دعای توسل بخوانیم، نماز شب بخوانیم، امام نجات پیدا کند.

ما، چهار - پنج نفر بودیم و خلاصه شروع کردیم به نماز خواندن. بعد از نماز شب و نماز صبح، گفت: بیائید دعای توسل بخوانیم. این، به آن تعارف کرد آن، به این و بالأخره آقای مؤیدی گفت: من می خوانم. ما دیدیم يك دعای توسل خوان حرفه ای پیدا شد و اصلاً، دعا را از حفظ است ادو - سه شب، دعای توسل در مدرسه خان برگزار شد و بعد از شب چهارم، آن را به مسجد بالاسر آوردیم. و من، از دعای توسل چند خاطره دارم:

بنا بود هر شب، يك نفر بیاید و بخواند. حتی یادم هست، يك شب - که ایام عید بود - این به آن تعارف کرد و خلاصه خواندن دعا را به گردن من انداختند.

از خاطرات دیگر اینکه: يك شب، مأمورین آمدند و در مسجد بالاسر را تیغه

کردند. قبلاً مسجد، به شکل امروز نبود، یعنی بین مسجد بالاسر و حرم، به اندازه يك راهرو بود. طلبه ها در مسجد بالاسر، دعای توسل می خواندند و قهراً، حرم يك امنیتی داشت و مأموران، هنوز دست به کار زد و خورد نشده بودند.

اما يك شب که آمدیم، دیدیم که آجر آوردند و این مسجد بالاسر را تیغه کردند، داخل حرم نیز نگذاشتند که دعا بخوانیم. در ایام عید، دعای توسل به صحن بزرگ منتقل شد. در یکی از شبهای عید بود که زد و خورد شد و آقای فلاح، متن اعلامیه ای را که قبلاً تنظیم شده بود، خواندند. وقتی رسیدند به اینجا که: مردم! بدانید که ما طلاب حوزه علمیه تأمین نداریم؛ مأمورین ریختند زد و خورد شروع شد.

هر کس به يك جایی فرار کرد، ما هم داخل یکی از غرفه های صحن رفتیم و مخفی شدیم. اما «رضا بلندگو»، نمی گذاشت کسی توی آن اتاق بماند و با آن صدای غرایی که داشت، فریاد می زد: بیائید! چند تا از پدر سوخته ها، اینجا هستند!

یاد: رضا بلندگو، چه کسی است؟

آقای عبایی: رضا بلندگو، تکبیر گوی نماز آقای نجفی مرعشی و مسئول فواتح بود و ساواکی هم بود. یعنی پول می گرفت و برای ساواک کار می کرد.

خلاصه، وقتی ما این جریان را دیدیم، با آقای رهبر اصفهانی و آقای سید رضا برقمی و چند نفر دیگر، قرار گذاشتیم که برویم پیش آقای نجفی. می خواستیم به آقای نجفی بگوئیم که این رضا بلندگو چنین کاری کرده، دیگر توی نماز شما تکبیر نگوید. به منزل آقای نجفی که رفتیم، به آقای نصیری - پیشکار آقای نجفی - گفتیم می خواهیم این جریان را به آقا بگوئیم، اما راه نمی داد.

بالآخره رفتیم پیش آقای نجفی، من و آقای رهبر و آقای برقمی شهادت دادیم که رضا بلندگو، چنین وچنان است. آقای نجفی هم قبول کرد و آن شب را به آقای

نصیری گفت تو تکبیر بگو! ما هم آمدیم. اما فردا شب، دیدیم باز همان رضا آمد! دوباره پیش آقای نجفی رفتیم. ایشان گفت: بله، رضا آمده و توبه کرده است! یعنی این شهادت دسته جمعی ما، فقط يك شب قابل احترام بود و رضا، دو مرتبه مکبر شد! این هم، یکی از خاطرات مربوط به دعای توسل بود.

اما از آنجا که دعای توسل تشکیلاتی نداشت، سبب می شدگاهی بعضی از افراد مشکوک و ضد انقلاب، بیایند و دعا بخوانند. یادم هست، یکی - دو نفر از روضه خوانهای تهران آمدند و در دعای توسل شعر خواندند. و بعد، معلوم شد که بد نام هستند. اینجا، يك جلسه ای گرفتیم که دعای توسل باید کنترل شود. دو مرتبه، همین آقای مؤیدی را آوردند، آقای طبایی و يك سیّد همدانی هم بودند که در خواندن دعا شرکت می کردند. من هم گفتم: خوب، اگر يك وقت، کسی نباشد، من دعا را می خوانم.

خلاصه، قرار گذاشتیم هفت - هشت نفری، دعای توسل را اداره کنیم، که مثلاً چه کسی دعا را بخواند و چه کسی روضه اش را بخواند. و يك مدتی، این برنامه ادامه داشت.

ضمناً، يك مطلب دیگری در رابطه با دعای توسل هست: در آن زمان، مرحوم تولیت، مسؤول آستانه بود و چون خیلی مخالف شاه نبود، ساواک و شهربانی در آستانه با نظر او کار می کردند. آنها فشار آورده بودند که تولیت، دعای توسل را تعطیل کند و از نظر قانونی هم، او می بایست جلوگیری می کرد. دولت هم، رسماً دخالت نمی کرد [و چون تولیت، اقدامی نکرد]، ایام عید، شهربانی رسماً دخالت نمود و مسجد بالاسر را نیغه کردند... و همانطور که شنیده اید، بعدها تولیت زندانی شد، که يك مقدارش به خاطر همین دعای توسل بود، که او مسئول جلوگیری بود.

آقای ابراهیمی: من هم، چند شب، آنجا پشت سر آقای آملی شعار می دادم. یعنی بعد از دستگیری امام، من آمدم توی نماز آقای آملی و شعار می دادم.

شعارها، اینطور بود که مثلاً: برای سلامتی موسی بن جعفر عصر ما ... صلوات!

آقای جعفری: اجازه بدهید من، يك قضیه ای را از محمد منتظری نقل کنم.

خدای رحمتش کند، ایشان یکی از عناصر فعال بود. آن روز هم، هنوز معمم نبود و به درس خارج پدرش می آمد. آیه الله منتظری در آن زمان، بحث خمس را شروع کرده بود، من هم می رفتم.

آن روزها، آقای محمد باقر شریعتی هم، توی این مسائل بود و شعار تنظیم می کرد. کار آقای شریعتی، نوشتن شعار بود و آنها را به دست جوانها می داد که بیایند توی مجالس و شعار بدهند. یادم هست یکی از اینها، آقای حسین کرباسچی بود، که تازه درس را شروع کرده بود. آقای شریعتی او را آورده بود که شعار بدهد. متن شعار هم، این بود: «برای سلامتی یگانه بنیانگذار روحانیت نوین، صلوات!»

خدای رحمت کند مرحوم شهید حقانی و شهید مصطفوی را! اینها، هر سال در بیست و هفتم رجب در مدرسه خان روضه می گرفتند. آن سال را، یادم هست سیدی به نام: آقای افتخار آمد و منبر جالبی رفت و تمام طبقات مدرسه هم، پر از جمعیت بود. یکدفعه، آقای حسین کرباسچی آمد و شعار داد که: برای سلامتی بنیان کن روحانیت نوین صلوات! مردم نیز صلوات فرستادند و خندیدند. و همینجا بود که محمد منتظری برای سلامتی امام يك شعاری داد و برای اولین بار، در آنجا شعار دادن شهید محمد منتظری را دیدم.

آقای جعفری: دعای توسل خیلی برکت داشت. طلبه ها در مسجد بالاسر جمع می شدند، آقای مؤیدی هم می آمد و دعا را می خواند و به عربی، لعن و نفرین می کرد. بعضی شبها هم، مرحوم آقا نورالله طباطبایی می آمد، چون گاهی اولتیماتوم می دادند و آقای مؤیدی نمی آمد.

خلاصه، آقا نورالله طباطبایی آمد و شروع کرد به خواندن دعا. بعضی شبها هم، از امام اسم می برد و مخصوصاً، وقتی به موسی بن جعفر - علیه السلام - می رسید،

قضیه را طول می دادند. جالب اینجاست که مأمورین رژیم، هر شب دو - سه نفر را نشان می کردند و بعد از اتمام جلسه، آنها را دستگیر می نمودند.

طلاب از هر فرصتی برای گرم نگه داشتن تنور نهضت استفاده می کردند از آن جمله شعار صلوات پس از نماز جماعت. یکی از نماز جماعت هایی که پایگاه شعار صلوات شده بود، نماز جماعت آیه الله حاج شیخ هاشم آملی بود که به همین دلیل شکوه خاصی پیدا کرده بود. آقای اسدی آملی در این ارتباط شناخته شد و مورد ضرب و جرح قرار گرفت.

شعار دادن « برای سلامتی امام »؛ شکلی از مبارزه بود و بزرگ و کوچک نمی شناخت، آیه الله شهید محمد رضا سعیدی که فن مبارزه را خوب می شناخت به فرزندان خود توصیه می کرد که در مدرسه فیضیه شعار بدهند، شرح این واقعه را فرزند بزرگ ایشان [که می گوید آن روز بچه بودیم] برای ما بازگو می کند حجة الإسلام سید محمد سعیدی:

در مرحله ای احساس تکلیف شد که امام باید به عنوان مرجع تقلید در سطح کشور مطرح شود [و این از دو جهت بود] یکی اینکه امام جرقه این انقلاب را تو مملکت زده بود و اگر در مراکز مختلف یادی از او نمی شد؛ مثل خیلی از تبعیدیهای دیگر یاد و ذکرش فراموش می شد و این، خطر خیلی بزرگی بود، و دیگر اینکه در آن اوج رساله فروشی و بازار تکثیر و ترویج رساله ها، رساله ای که از همه مظلوم تر بود و حقانیتش برای خیلی ها روشن - که از بعضی رساله ها مهمتر است - رساله امام بود و باید ترویج می شد به پیشنهاد ابوی [مرحوم سعیدی]؛ شعار برای حضرت امام را در مدرسه فیضیه شروع کردیم، [بین دو نماز] هر شب یکی از ما [اخروی ها] برای امام شعار می دادیم، هر چند [مردم در پاسخ ؛] صلوات های بی رنگی می فرستادند اما تو اون حقیقتی که کار آگاهان شهربانی و مأموران ساواک پراکنده بودند؛ [شنیدن] اسم امام در صفوف نمازگزاران خیلی مهم بود، [نکته] جالبش این بود که وابستگان

بعضی از بیوت حساسیت عجیبی نشان می دادند يك شب وقتی من شعار دادم و آمدم در صف جماعت نشستم یکی از آنها [وابستگان بیوت] به بغل دستیش به طعنه گفت: يك پنج زار به این پسره بدهیم که شعار داد! برای آقای فلان! منظورش این بود که مثلاً اینها پول می گیرند می آیند يك همچو کارهائی می کنند.

خاطره دیگر اینکه:

مرحوم ابوی اصرار داشتند ما اعلامیه پخش کنیم و به عنوان نمونه از محمد منتظری اسم می بردند ...

ما هم اعلامیه ها را می گذاشتیم جییمان و برای پخش کردن می بردیم، آن موقع در مسجد بالاسر حضرت معصومه - علیها سلام - دعای توسل برگزار می شد که پس از دعا شعار بود و پخش اعلامیه؛ ما هم کارمان بعد از دعا شروع می شد چون ابوی از ما خواسته بود در همین جلسه دعا اعلامیه پخش کنیم. از دست اندرکاران دعای توسل، آنهایی که می شناختم و بیادم مانده آقایان: دعائی، ناصر آقای حسینی؛ شرفی، جلالی کاشمیری؛ مروی داماد آقای خزعلی؛ سید هادی خامنه ای؛ محتشمی؛ آقا زاده های آقای دوانی؛ ... بودند و بعد تصمیم گرفتند این دعای توسل را يك جورى صادرش کنند به نقاط دیگر کشور تا يك کار همگانی بشود، آنوقت قرار شد بروند به مشهد - که در آن روز مشهد از لحاظ محدودیت و ارباب و خفقان شدت بیشتری از قم داشت - و این سؤال مطرح شد که دعای توسل را چه کسی بخواند؟

با توجه به جو آنجا؟ خدا رحمتش کند آقای شرفی (یا شریفی) - شیخی بود از این مشهدیها - ایشان خیلی طلبه ترسی بود فرمود من می خوانم، همه جمع شدیم توی ایوان مسجد گوهر شاد و ایشان هم بلند شد برای خواندن دعای توسل و اول با این شعر شروع کرد:

ما به این در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم



جمعی از دست اندرکاران تهیه و نصب عکس تاریخی حضرت امام -رحمة الله علیه- در فراز فیضیه :
از راست به چپ نشسته ، حجج اسلام: علی نوائی ، سیدرضا کزرتمانی ، ایستاده حجج اسلام: رضی الله
سعادتى، نعمة الله منصوریان خراسانی (نقاش عکس)، فردناشناس، قربانعلی طالب نجف آبادی (تهیه کننده و
نصب کننده عکس)، محمد علی حبیب اللهی، محمد حسن رحیمیان (خطاط پائین عکس)، محمودی.

شعر را خواندند والتجا به حضرت علی ابن موسی الرضا - سلام الله علیه - نسبت به حوادث زمان ودعای توسل را می خواستند شروع کنند که مأمورها ریختند با باتوم و خلاصه يك «بد حادثه» حسابی اونجا به وجود آوردند كتك مفصل؛ عمامه ها يك طرف نعلین ها يك طرف و خلاصه زدند و بستند حسابی

آقای سید علی اکبر محتشمی :

*** خاطره ای از شدت خفقان پس از تبعید امام، در قم :**

بعد از جریان پانزده خرداد - وقتی امام به نجف تبعید شدند - من هم به نجف آمدم . در آنجا ، آقای اصغر طاهری کئی را ملاقات کردم ، دیدم حسابی اوقاتش تلخ است . موقعی که به من می رسید ، چپ چپ نگاه می کرد و بد و بیراه می گفت ! اما من علتش را نمی دانستم . خلاصه بعد از مدتها ، يك روز به ایشان گفتم : چی شده ، چرا شما با من اینطور برخورد می کنی ؟ ایشان هم داستانش را تعریف کرد .

قضیه این بود که : وقتی امام را تبعید کردند ، در محافل و مجالسی که بر پا می شد ، به عناوین مختلف شعارهایی می دادند . يك نفر ، اسم امام را می آورد و مردم صلوات می فرستادند و بعد ، دیگر تظاهرات شروع می شد . طلبه ها هم منتظر بودند جلسه فاتحه یا روضه ای برپا شود و بیایند شعار بدهند . از آن طرف هم ، کماندوها ، حسابی درگیر می شدند ، می زدند و گاز اشك آور می انداختند و از این حرفها !

در این اوضاع واحوال بود ، که آقا سید ابو القاسم روحانی فوت کرد . برای ایشان در مسجد امام ، فاتحه گرفتند . جمعیت زیادی هم آمده بودند ، تمام صحن مسجد و شبستانها پُر شده بود . اطراف مسجد رانیز ، ماشین پلیس و کماندوها محاصره کرده بودند و خلاصه ، رعب و وحشت عجیبی حاکم بود .

در این هنگام ، یکی از آقایان آمد و خیلی ساده سخنرانی کرد و رفت . آنقدر خفقان شدید بود ، که کسی جرأت نداشت صلوات بفرستد و مثلاً تظاهراتی بکند .

بعد از ختم جلسه ، جمعیت ، آرام از مسجد بیرون آمد و توی خیابان به راه افتاد .
کماندوها هم با سپر و باطوم ، مراقب اوضاع بودند . مردم ، خیلی آرام از توی پیاده
رو می رفتند و حرکتی و تظاهراتی نداشتند . من دیدم وضع خیلی بد است ، نه
صلواتی ، نه شعاری ! همینطور به طرف فیضیه آمدیم ، تا به گاراژ ترانسپورت (نزدیک
خیابان حضرتی) رسیدیم . این آقای اصغر طاهری هم ، کنار من داشت راه می رفت
ومن ، ایشان را نمی شناختم .

به آنجا که رسیدیم ، من يك مرتبه گفتم : برای سلامتی حضرت آیه الله
العظمی خمینی صلوات ! مردم هم که آماده صلوات فرستادن بودند ، صلوات
فرستادند . من هم ، از يك گوشه ای فرار کردم و رفتم . کماندوها ریختند و آقای
طاهری کنی را زیر ضربات باطوم گرفته بودند . خلاصه ایشان کتک مفصلی خورده
بود و بعد ، اصغر آقا را روی دست آورده بودند به مدرسه فیضیه !



« لیلۃ الضرب »

اولین چماقداری علیه طرفداران امام :

یاد : بعد از این قضایا ، می رسیم به مسأله « لیلۃ الضرب » و درگیری ایادی
شریعتمداری با طرفداران امام . آقای جعفری ، یکی از شاهدان عینی این قضیه
هستند . از ایشان می خواهیم که شرح ماجرا را ، به تفصیل بیان کنند !

آقای جعفری : همانطور که عرض کردم ، بعد از تبعید امام چند حرکت در قم
شروع شد . یکی از آنها ، بهره برداری از مجالس ختم بود . البته این حرکت را با
مدرسین سطح بالا ... مثل آیه الله منتظری و مرحوم ربّانی شیرازی و دیگران - هماهنگ
کرده بودند و کارگردان این قضیه ، آقای هاشمی رفسنجانی بود .

آن روزها ، آقایان شریعتمداری و گلپایگانی و نجفی ، در گرفتن مجالس ختم ،